

---

## بررسی نسبت امر والای پست مدرن در اندیشه لیوتار با مفهوم رخداد در آراء

هایدگر \*

احمد علی حیدری\*\*

هادی فیاض\*\*\*

---

تاریخ دریافت: ۹۴/۴/۱۲

تاریخ پذیرش: ۹۴/۶/۸

### چکیده

اکثر محققان حوزه آثار لیوتار رویکرد وی به امر والا را صرفاً در حوزه تحریرات وی در خصوص امر والای مدرن و بر پایه تاثیرپذیری آن از والای کانتی جستجو می‌کنند. این نوشتار درصدد آن است که بر پایه نوشتارهای پراکنده لیوتار در مورد آنچه که در برابر والای مدرن قرار می‌گیرد و آن را والای پست‌مدرن می‌نامیم، به بررسی ابعاد آن بر اساس مفهوم رخداد بپردازد. به نظر نگارنده آنچه می‌توان در اندیشه لیوتار والای پست‌مدرن نامید، نه بر اساس تعریف کانت از امر والا که بر پایه تعریف ادموند برک شکل گرفته و در برخی آثار وی جنبه‌ای هستی‌شناختی می‌یابد. امر والا در تقریر غیرمتافیزیکی/ پست‌مدرن آن، رخدادی است که ارتباطات گسترده‌ای با حوزه‌های گوناگون فلسفه و همچنین زندگی انسانی دارد. امر والای لیوتار تعریف و توضیح یک اتفاق نیست بلکه خود رخداد است. بیش از آنکه *Erfahrung* باشد *Ereignis* است. امر والا موقعیتی است که به دلیل سقوط اندیشه و پیش پا افتادگی آن و شوک هستی‌شناختی که ایجاد می‌کند - چیزی که تفسیر هایدگری ممکن است آن را *unheimlichkeit* امر والا بنامد - اندیشه اصیل را شعله ور می‌سازد؛ این یک رخداد زایشی است که به بازسنجی و بازخوانی مفاهیم فلسفی بیشتر تبیین شده اجازه بروز می‌دهد.

**کلیدواژه‌ها:** امر والا، پست‌مدرنیزم، ژان فرانسوا لیوتار، رخداد، هایدگر

---

\*. این مقاله مستخرج از رساله دکتری هادی فیاض با عنوان «بررسی نسبت امر والای پست‌مدرن در اندیشه لیوتار با مفهوم رخداد در آراء هایدگر با تکیه بر مفهوم خوف» می‌باشد.

Email: aah1342@yahoo.de

\*\* دانشجوی دکتری فلسفه هنر دانشگاه علامه طباطبایی

Email: fayyaz.ha@gmail.com

\*\*\* دانشجوی دوره دکتری فلسفه هنر دانشگاه علامه طباطبایی

## مقدمه

امر والا در فلسفه پست‌مدرن دارای جایگاه مهمی است و شاید بتوان گفت یکی از مهمترین وجوه تمایز مدرنیته و پست‌مدرنیته در مفهوم امر والا جلوه می‌یابد. لیوتار به عنوان مبدع مفهوم پست‌مدرن، اولین شخصی است که پای امر والا را به این حیطه باز می‌کند. چنانکه، وی در تعاریفی که بر هنر مدرن و پست‌مدرن ارایه می‌دهد، وجه تمایز اساسی این دو هنر را در نوع و شیوه جلوه‌گری امر والا در آن‌ها می‌یابد. از نظر لیوتار اثر هنری مدرن به دنبال عرضه امر غیر قابل ارائه در قالب محتوایی مفقوده است به بیان او:

«من هنری را که تخصص فنی اندک خود را، به تعبیر دیده رو، وقف ارایه این واقعیت می‌کند که «امر غیر قابل ارایه وجود دارد» هنر مدرن می‌نامم، یعنی مرئی ساختن این نکته که چیزی وجود دارد که می‌توان آن را به تصور درآورد، ولی نه می‌توان آن را دید، و نه آن را مرئی (قابل دیدن) ساخت. این چیزی است که در نقاشی مدرن مطرح است.» (لیوتار، ۱۳۸۷: ۱۹۳)

امر غیر قابل ارائه یا unrepresentable مفهومی اساسی است که لیوتار آن را از مفهوم والای کانتی وام گرفته است. در نزد کانت والا چیزی است که در تخیل آدمی نگنجد اما در قالب ایده‌های عقلانی قابل فهم باشد. قابل فهم بودن و غیر قابل تخیل بودن امر والا باعث ایجاد لذت و درد می‌شود. دردی ناشی از عدم توانایی فرد در تخیل مورد والا و لذت ناشی از قدرت فهم عقلانی آن در قالب ایده‌های عقلانی. بنابراین در نزد لیوتار هنر مدرن همراه با درد یا وحشت و همچنین لذت پس از آن است. زیرا هنر مدرن امری غیر قابل تخیل یا غیر قابل عرضه را از طریق تأکید بر نبود آن ارائه می‌کند و این مسأله دردآور یا وحشت‌زا است.

این رویکرد لیوتار عموماً به عنوان موضع وی در خصوص والای مدرن تلقی می‌شود اما بعضاً دیده می‌شود که تعریف فوق را به تعریف وی از والای پست‌مدرن نیز نسبت می‌دهند. به نظر نمی‌رسد که متفکری همانند لیوتار که در پی تعریف مستقلی از پست‌مدرنیته است به همین سادگی تعریفی همسان از والای مدرن و پست‌مدرن ارائه دهد. مصدق این ادعا

جملاتی است که وی در برخی آثارش در تعریف جنبه‌هایی از پست‌مدرنیته ارائه کرده است که می‌توانیم آن را تعریفی بر والای پست‌مدرن بنامیم. بر این اساس از نظر او والای پست‌مدرن به گونه‌ای متفاوت از مدرن عمل می‌کند. والای پست‌مدرن نیز بر امر غیر قابل عرضه تأکید می‌کند، اما نه به وسیله ارائه موضوع مفقود در محتوای یک اثر، بلکه با به هم زدن قواعد موجود و ارائه قاعده جدید آن را عرضه نموده و پیشنهاد می‌کند.

«پست‌مدرن، جریان‌ی خواهد بود که، در مدرن، امر غیر قابل عرضه را در نفس عرضه پیشنهاد و ارائه می‌کند. جریان‌ی که از آرامش صورت‌های خوب و اجماع سلیقه‌ای که امکان تقسیم نوستالژی برای امر غیر قابل حصول را فراهم می‌آورد، خود را محروم می‌سازد؛ جریان‌ی که در جستجوی عرضه‌های جدید است، نه به منظور بهره بردن از آن‌ها، بلکه به منظور بیان و رساندن مفهوم قدرتمندتری از امر غیر قابل عرضه.» (همان، ۱۹۸)

## امر والا در نزد لیوتار

همانطور که در لابه لای نقل قول‌های ذکر شده از لیوتار مشخص است، امر والای کانت، در رویکرد وی به مقوله امر والا دارای جایگاه بسیار مهمی است. در واقع تعریف او از امر والا مدرن بر پایه تعریف کانت از امر والا استوار است و تعاریف دیگر متفکران همانند ادموند برک و یا لونگینوس در این رویکرد تأثیر چندانی ندارد. این اهمیت تا بدان حد است که لیوتار در مجموعه درس‌هایی که بعداً قالب یک کتاب با عنوان درس‌هایی در باب تحلیل امر والا به خود گرفت به شرح مفهوم امر والا در نزد کانت می‌پردازد. تعریف کانت از امر والا تنها در تعریف لیوتار بر والای مدرن تأثیرگذار نبوده است و می‌توان به جرات بیان کرد که امر والای کانتی در کل فلسفه لیوتار دارای نقشی بسیار کلیدی است و به نوعی تفاوت اصلی مدرنیسم و پست‌مدرنیسم را شکل می‌دهد. لیوتار والای مدرن را با وحشت یا terror همسان قلمداد می‌کند. از نظر او مدرنیته وحشت نوستالژیکی به جهت انطباق امر مفهوم و محسوس به ما تحمیل کرده است. در کتاب «درس‌هایی در باب تحلیل امر والا» هدف اصلی

کانت از نگارش نقد سوم یعنی مرتبط ساختن دو حوزه نظر و عمل در نقدهای اول و دوم، از اصلی‌ترین مسائل مورد بحث این کتاب است. لیوتار در این کتاب این ایده کانت را غیر عملی اعلام می‌کند. او عدم توانایی حکم تأملی در حوزه امر والا به جهت انطباق قوه تصور و ارائه (امری که در حوزه امر زیبا به راحتی امکان‌پذیر است و ایجاد لذت می‌کند) را معضل بزرگی برای فلسفه کانت به حساب می‌آورد و معتقد است این مسأله ناتوانی فلسفه کانت را به جهت پیوند دادن دو حوزه مذکور آشکار می‌کند. در واقع امر والا نشانه آن است که ما در طبیعت با کیفیاتی روبرو می‌شویم که قادرند بزرگی و عظمتی را مطرح کنند که به تصور در نمی‌آیند. امری که برای ما دردناک جلوه می‌کند. هر چند کانت معتقد است که درد حاصل از عدم امکان تخیل امر والا با لذت ناشی از مفهوم‌سازی از آن رفع می‌شود اما لذت حاصل از امر والا با لذت حاصل از امر زیبا یکسر متفاوت است. لذت حاصل از امر والا را باید نوعی رفع درد به حساب آورد که بر مفهوم بهجت Delight در آراء ادموند برک منطبق است. در ادراک امر والا:

نیروهای حیاتی، مقابله‌ای زودگذر و آنی را تجربه می‌کنند، نوعی جلوگیری از بروز احساسات، آن‌ها عقب‌نگه داشته می‌شوند و سرکوب می‌گردند. همه آن چیزی که به طور قدرتمند و کوبنده‌ای در لحظه بعدی رخ خواهد داد، رها شدن این نیروها و مصرف این انرژی پتانسیل است که نوعی احساس غم و اضطراب آنی و زودگذر ایجاد می‌کند. احساس غم و اضطراب، باعث می‌شود امر والا را مانند یک بازی ندانیم. در امر والا تخیل به طور جدی و موثری نقش و دخالت دارد. برخلاف ذوق، احساس امر والا یک هیجان است که بین یک نه و آری موثر در جریان است. (Sim, 1996: 101)

لیوتار معتقد است توجه کانت به امر زیبا تحت سیطره گفتمان روشنگری پدید آمده تا به کلان روایت آزادی بشر کمک کند. اما امر والا این مسأله را کنار می‌زند و محدودیت‌های فراروایت آزادی و عقلانیت را آشکار می‌کند. (Lyotard, 1994: 54-55) فراروایت‌های آزادی و عقلانیت به عنوان اموری که در پی توضیح دادن همه چیز به وسیله سیطره یافتن بر تمام بازی‌های

زبانی هستند تجاربی وحشتناک را در قرن بیستم آفریدند. تجاربی که ناشی از حذف شدن هر بازی زبانی بودند که با گفتمان حاکم همخوان نبود. مارکسیزم - لنینیسم شوروی و نازیسم آلمانی رنج‌های عظیمی بودند که جامعه بشری به واسطه این تمامیت طلبی تجربه نمود.

کانت می‌دانست که آن‌ها (حوزه عمل و نظر) از هم جدا هستند و تنها یک توهم استعلایی می‌تواند به وحدت آنان تحت یک تمامیت امیدوار باشد. اما او همچنان می‌دانست که بهای این توهم وحشت است. قرون نوزدهم و بیستم ما را به حد اشباع از وحشت رسانیده‌اند. (Lyotard, 1992: 15-16)

امر والای مورد نظر لیوتار به بسط نوعی از تفکر تاملی کمک می‌کند که مبتنی بر شناسایی تفارق است. و این نقطه را می‌توان نقطه عزیمت لیوتار از فلسفه کانت دانست. در نزد لیوتار زیبایی‌شناسی و حکم تاملی و در یک کلام داوری، رویکردی سیاسی و اخلاقی در حوزه تصمیم و عمل می‌یابد. در اینجا تفارق نتیجه برخورد و رویارویی دو امر مطلق است. مطلق که به طور کامل به مفهوم درآید و مطلق که اندازه‌گیری شده و ارائه می‌شود. مفاهیم خواهان بیان شدن هستند اما بیان امر والا ناممکن است. تفارق مذکور بوسیله ذوق قابل بیان نیست و در نتیجه در نابودی یکی به دست دیگری است که خود را آشکار می‌کند. امری که خشونت و وحشت را به همراه دارد. بنابراین مهمترین نتیجه رویکرد لیوتار به امر والا، نابودی طرح کلی کانت برای وحدت حوزه نظر و عمل از طریق زیبایی‌شناسی و حکم است. نتیجه ای که البته از گسترش آراء کانت در نقد سوم درباره امر والا حاصل شده است.

اما بر خلاف وحشت مدرن که خصیصه والایی مدرن است، والایی پست‌مدرن به جهت ارائه بازی‌های زبانی جدید مخاطب خود را با نوعی سرگیجه و سردرگمی و یا شاید نوعی خلسه بهجت انگیز روبه رو می‌کند و این چیزی است که در نگاه اول در تعریف کانتی از امر والا نمی‌گنجد. لذا باید بگوییم که در تعریف والایی پست‌مدرن ظاهراً لیوتار متفاوت از سنت کانتی عمل می‌کند.

سکوت و عدم ارائه مفهوم مشخص در این آثار را به رویکردی پست‌مدرن تعبیر می‌کند:

«یک بوم نیومن، تضادی میان داستان‌ها و هماهنگی شکلی اش ترسیم می‌کند... چه می‌توان گفت وقتی چیزی در میان نیست؟ توصیف کردن دشوار نیست، اما هر توصیفی به همان میزان درست است که هر تفسیری... در واقع چیزی برای مصرف کردن وجود ندارد.» (Lyotard, 1991: P80)

«کنون نیومن، که چیزی بیش از اکنون نیست، برای آگاهی بیگانه است و نمی‌تواند به وسیله آن شکل گرفته باشد. به عکس این اکنون چیزی است که آگاهی را در هم می‌شکند، چیزی است که آگاهی را کنار می‌زند، چیزی است که آگاهی نمی‌تواند تبیینش کند، حتماً چیزی است که آگاهی برای شکل دادن به خود فراموشش می‌کند. آنچه از عهده تبیینش بر نمی‌آییم، این است که چیزی اتفاق می‌افتد... یا به بیان دقیق‌تر، و به تعبیر ساده‌تر، این که اتفاقی می‌افتد... نه یک رخداد بزرگ به معنی رسانه‌ای‌اش، نه حتی یک رخداد کوچک. صرفاً یک واقعه... یک رخداد، یک واقعه... بی‌نهایت ساده است، اما تنها از طریق یک حالت حرمان می‌توان به این سادگی نزدیک شد. آنچه فکر می‌نامیم باید خلع سلاح شده باشد.» (همان، ۹۰)

مطلب قابل توجهی در کتاب امر والا (The Sublime) نوشته فیلیپ شاو وجود دارد که هرچند به صورت کلی به مفهوم امر والا در تاریخ فلسفه پرداخته اما در این بین شرح قابل‌اعتنایی را بر پرسش مورد نظر ما بر مفهوم امر والا در فلسفه لیوتار ارائه داده است. این اثر سعی می‌کند که مسأله چگونگی ایجاد احساس والای پست‌مدرن را در ذهن توضیح دهد:

«امر والا (پست‌مدرن) همانند برقی است که در دوره کوتاه خود، عدم تقارن و همخوانی را با تجربه معمول ما که نه قوه عاقله و نه فاهمه قادر به حل آن نیستند نشان می‌دهد... امر والا تأیید ما را بر ناممکنی پیوند دو حوزه نظر و عمل طلب می‌کند. و چنانکه لیوتار ادعا می‌کند این مسأله به وسیله حفظ مفهوم امر والا به عنوان رخدادی نا مشخص انجام می‌شود... حکم ما درباره این رخداد همیشه از نوع آینده-کامل است و نه

«آثار پسامدرن، سرگردان‌کننده‌اند: قواعد را زیر پا می‌گذارند و مقولاتی را که خواننده یا بیننده به آن‌ها عادت کرده مغشوش می‌کنند، و در خود ساختارشان این پرسش‌ها را پیش می‌کشند که «هنر چیست؟» و «واقعیت چیست؟» (مالپاس، ۱۳۸۸، ۷۴)

همانطور که ذکر شد، در سنت کانتی امر مشخصی که قابلیت به تخیل درآمدن را ندارد و فقط توسط عقل ادراک می‌شود به عنوان موضوع امر والا قلمداد می‌شود، اما در والای پست‌مدرن امر مشخصی وجود ندارد که بتواند توسط عقل ادراک شود. نشانه‌های سرگردان و بدون مدلول مشخص چیزی جز سردرگمی و سرگیجه ایجاد نمی‌کنند و اگر بتوانیم این احساس‌ها را والا بنامیم مسلماً با والای کانتی یکسر متفاوتند.

ماهیت والای پست‌مدرن از منظر لیوتار چندان مشخص نیست. او صرفاً به علت‌های خارجی ایجاد احساس والای پست‌مدرن اشاره می‌کند اما در برابر این پرسش که احساس والای پست‌مدرن از منظر وی دقیقاً چیست صرفاً با یکسری الفاظ مبهم همانند حس سرگیجه و سردرگمی مواجه می‌شویم. همچنین در حوزه روانشناسی فلسفی نیز لیوتار مطلبی برای ارائه ندارد. به زبان دیگر وی مشخص نمی‌کند که والای پست‌مدرن چگونه برانگیخته می‌شود و تحت تأثیر چه قوایی از ذهن انسانی به وجود می‌آید.

همان‌طور که ذکر شد لیوتار به پیروی از کانت، امر والای مدرن را حاصل رابطه تخیل و عقل می‌داند اما وی در مقوله والای پست‌مدرن در این حوزه کاملاً ساکت است. شاید بتوان گفت که دل‌بستگی‌های سیاسی و اجتماعی وی، او را از پرداختن به این مسأله بازداشته و آن را مبهم باقی گذاشته است. امری که همچون امر والای پست‌مدرن برای محقق آثار لیوتار، در این حوزه سرگیجه و سردرگمی به ارمغان می‌آورد.

همچنین لیوتار در پرداختن به آثار هنری و مخصوصاً در آثار هنری تجسمی مرزی مشخص میان والای مدرن و پست‌مدرن توصیف نمی‌کند. همان‌طور که گذشت، وی در جایی مضمون مفقود را موجد والای مدرن می‌داند اما در برابر آثار آوانگاردی همچون آثار نیومن که او را نمونه بارز یک هنرمند پست‌مدرن می‌داند

شدن درد است جایگزین آن می‌شود. (Burke, 1844: 47) این رویکرد برک مورد توجه کانت قرار گرفته و تعریف کانت از امر والا در نقد قوه حکم وی نیز بر پایه همین رابطه میان لذت و درد استوار می‌شود. همانطور که گذشت لیوتار تعریف خود از امر والا را بر تعریف کانتی بنا نموده و لذا لذت و درد در تعریف وی نیز نقشی تعیین کننده داشته دارد.

همانطور که دیدیم لیوتار در تعریف خود بر والای مدرن با تاکید بر وحشت به عنوان عاملی درآورد که ناشی از محتوای مفقوده اثر هنری مدرن است آن را به عنوان عنصر اساسی والای مدرن معرفی می‌نماید. امر والا ترکیبی از دو عنصر درد و لذت است و بنا به نظر برک و کانت متوقف ماندن در درد و عدم ورود به حوزه لذت مانع از ایجاد احساس والا می‌گردد. به زبان دیگر از آنجا که تا رفع ترس از عنصر ترسناک قوه حکم قادر به قضاوت در مورد والایی موضوع مورد نظر نیست لذا نمی‌توان موضوعی را که صرفاً دارای وجه ترسناک است والا دانست زیرا عقل می‌بایست بتواند در شرایطی آرام برتری خود را بر موضوع ترس استنباط نماید و این مسأله با شرایط موجود در تعریف لیوتار بر والای مدرن سازگار نیست. زیرا هرچند در تعریف لیوتار بر والای مدرن عنصر لذت‌زا فرم یا صورت اثر هنری معرفی می‌شود که قابلیت القاء آرامش را به مخاطب داراست اما حتی خود لیوتار نیز معترف است که این ترکیب احساس والای واقعی را ایجاد نمی‌کند.

«زیبایی‌شناسی مدرن، زیبایی‌شناسی امر والا است، گرچه نوستالژیک آن، این نوع زیبایی‌شناسی امکان ارائه امر غیر قابل عرضه را تنها در شکل محتوای مفقوده فراهم می‌سازد؛ لیکن فرم یا صورت به خاطر استحکام و ثبات قابل تشخیص آن همچنان به خواننده و یا بیننده (تماشاگر) موضوعی برای آرامش و لذت ارائه می‌کند. ولی این احساسات، احساس والای واقعی را به وجود نمی‌آورد، احساسی که در تلفیق واقعی لذت و الم نهفته است: یعنی این لذت که عقل باید فراتر و برتر از تمام عرضه‌ها باشد؛ و این الم که تخیل یا حس پذیری نباید معادل مفهوم باشد.» (لیوتار، ۱۳۸۷: ۱۹۸-۱۹۷)

اما در حوزه والای پست مدرن، لیوتار به همین مقدار

از نوع قانونی برای زمان حال. و این جایی است که لیوتار از کانت جدا می‌شود زیرا هدف نقد (سوم) این بود که امر والا را به قوه عاقله تفویض نماید، ... تا حکمش را صادر نماید، اما در والای پست مدرن حکم ناتمام نگه داشته می‌شود و اختصاصی بودن آن به حال تعلیق در می‌آید.» (Shaw, 2006: 123-24)

به بیان دیگر شاو ادعا می‌کند که امر والای پست مدرن حتی به صورت مفهوم عقلی نیز قابل درک نیست و باید امری یکسر ناشناخته باشد، تا لایق عنوان والا گردد. این تعبیر راه را بر توجیه سرگیجه و سرگردانی حاصل از والای پست مدرن می‌گشاید، چرا که هر آنچه که ناشناخته باشد سرگردان کننده نیز هست. اما از طرف دیگر امر ناشناخته دلهره‌آور و ترسناک نیز می‌تواند باشد. و بنابراین باید اذعان کرد که امر والای پست مدرن با توجه به این تعبیر امری ترسناک و سرگردان کننده است که این مسأله با تعریف لیوتار از امر والای پست مدرن مبنی بر بهجت آور بودن آن ناسازگار است. علاوه بر این وقتی که ما راه عقل و خیال را بر ادراک امر والای پست مدرن ببندیم، تنها راه باقی مانده ادراک مستقیم حسی است، یعنی امر والای پست مدرن باید به عنوان یک محرک مستقیم حسی ادراک شود و واکنش‌های مستقیم عصبی را باعث شود. بنابراین تعریف ارایه شده توسط شاو امر والای پست مدرن را تا حد یک محرک عصبی که در حیطه بررسی‌های روانشناختی فیزیولوژیک و عصب شناختی است پایین می‌آورد که مسلماً این مسأله مورد نظر لیوتار نبوده است.

### بررسی رابطه والای پست مدرن با لذت و درد در آراء ادموند برک

دو مقوله لذت و درد از مولفه‌های اساسی مفهوم امر والا در تمامی تعاریف ارائه شده بر آن در نزد تمامی متفکران هستند. ادموند برک از تأثیرگذارترین متفکران بر تعاریف ارائه شده بر امر والا، آن را به دو مقوله لذت و درد تقسیم می‌کند و معتقد است که امر والا امری است که در مرحله نخست دردناک است و با برطرف شدن عامل درد، لذتی منفی (Delight) که همان برطرف

## والای پست‌مدرن و رویکرد هستی‌شناختی به مفهوم رخداد

همانطور که گذشت لیوتار هرگز به صورت مستقیم به خواننده خود مفهوم امر والا را توضیح نمی‌دهد. بلکه با ما از وجود آن سخن گفته و در این راه مثال‌هایی از رخداد امر والا ارائه می‌دهد. در اینجا می‌توان گفت که رویکرد وی بدین دلیل است که امر والا از توصیف شدن می‌گریزد و لیوتار هرگز سعی نمی‌کند آن را توصیف کند. بلکه به لحظاتی اشاره می‌کند که ما خود را در آنجا می‌یابیم، جایی که آن رخ می‌دهد، هر چه که هست، قبل از اینکه چیزی باشد. لیوتار رساله‌های طولانی در مورد زیبایی‌شناسی مانند نمونه‌های دیگری که در فلسفه برک، کانت و شوپنهاور یافت می‌شود نوشته است. متون او کوتاهند و از ارائه تعاریف یا ماهیت امر والا دوری می‌کنند. گویی لیوتار، در هر مقاله یا یادداشت خود لحظه‌ای متفاوت و مشابه از امر والا را ابراز می‌کند و در نهایت، آنچه که وی ارائه می‌دهد یک نظریه نیست، بلکه شبکه‌ای از مطالب بی‌شماری است که براساس باور او به امر والا تعلق داشته و آن را می‌سازند.

رویکرد لیوتار به امر والا از مرزهای زیبایی‌شناسی می‌گذرد، چیزی که امر والا همواره به آن محدود شده است. در واقع، باید گفت که لیوتار محدوده امر والا را به حوزه هستی‌شناسی توسعه داده، و حتی از آن نیز فراتر می‌رود. معمولاً تفاسیر مدرن از امر والا رویکردی متافیزیکی به یک تجربه امر والا دارند. اما امر والای لیوتار در تجربه ارائه نمی‌شود، و حقیقت را بر بیننده آن آشکار نمی‌کند. آن فقط یک ابزار به سمت حقیقت نیست. بلکه در یک معنا حقیقت است، چرا که ظهور امر والا بیننده آن را برای یک لحظه وارد یک قرابت نزدیک با وجود می‌کند. این چیزی است که لیوتار آن را «جابجایی هستی‌شناختی» می‌نامد. رودلف گش در کتاب شرافت تفکر به دلالت هستی‌شناسانه امر والای لیوتار اینگونه اشاره می‌کند: «دریافت لیوتار از امر والا از دریافت او از امر هستی‌شناختی جدایی‌پذیر نیست... امر والای لیوتار امکان وجود و امکان توامان غیر - وجود را می‌نمایاند.» (Gasche, 2007: 321) در بخشی دیگر گش با اشاره به والای هستی‌شناختی لیوتار عنوان می‌کند که

نیز در خصوص رابطه میان لذت و درد سخن نمی‌گوید و والای پست‌مدرن را صرفاً برابر با نوعی خلسه، سرخوشی و گیجی قلمداد می‌نماید. گویی در والای پست‌مدرن از درد خبری نیست. زیرا دنیای پست‌مدرن کاملاً متفاوت است. جامعه پست‌مدرن، خسته از ایدئولوژیهای تمامیت خواهانه و کاملاً آگاه از گونه‌گونی‌ها و تفاوت‌های سلیق است. به این دلیل لیوتار پست‌مدرنیزم را «انکار و بی‌اعتقادی به فراروایت‌ها» می‌خواند. جامعه پست‌مدرن را باید تجمع خرده روایت‌ها دانست و والای پست‌مدرن لیوتار را «باید هنر انکار نامید. انکاری بی پایان ... شکل گرفته بر پایه نقد مداوم باز نمایشی که می‌بایست در حفظ تنوع و تکثر شرکت جوید.» (Bertens, 2005: 128)

به بیان دیگر عکس مقوله والای مدرن در اینجا اتفاق می‌افتد. در والای پست‌مدرن لذت خلسه‌آمیزی وجود دارد که پس از درد به وجود نیامده و مستقل است. مسلم است که این نوع تعریف از والای پست‌مدرن به هیچ عنوان با والای کانتی همخوانی ندارد. اما می‌توان آن را با تعریف ادموند برک مطابقت داد. تعریف برک تعریفی روانشناختی است. در نزد او والا چیزی است که ترس را موجب شده و در عین حال با برطرف شدن عامل ترس احساس لذت را در مخاطب باعث شود. گویا والای پست‌مدرن نیز از این دسته است. و می‌توان اینگونه ادعا کرد که خلسه ناشی از مواجهه با گونه‌گونی خرده روایت‌های فعال در جامعه ناشی از کنار رفتن وحشت ناشی از سیطره فراروایت‌ها در دوره مدرن است. این رویکرد به هنر والای پست‌مدرن به عنوان هنری بهجت‌انگیز و خلسه‌آور در نزد سایر متفکران پست‌مدرن نیز مورد توجه است. چنانکه بودریار شادی و خلسه ناشی از گونه‌گونی نشانه‌ها در جهان پست‌مدرن را به پوچی تعبیر می‌کند یا اینکه چارلز جنکر منتقد مشهور معماری که در نوشته‌های وی در حوزه پست‌مدرنیزم مورد توجه است سبک معماری به وجود آمده بر اساس تئوری‌های پسامدرنی همانند ساختارشکنی را واجد نوعی خلسه و لذت سبکسراهنه می‌داند.

امر والا «می‌بایست از حدود زیباشناختی به محدوده هستی‌شناختی عظیمت کند... ژرفای نا بودن، هیچ بودن و بی معنایی تنها در احساس بهت حاصل از امر والا به درستی ادراک می‌شود.» (همان، ۳۲۶) اگرچه امر والای پست‌مدرن رابطه خود را به صورت کامل با تبیین مدرنی که از آن سرچشمه می‌گیرد قطع نکرده است، اما این رابطه در مواردی که به تجربه امر والا مربوط می‌شود مورد بازبینی قرار می‌گیرد. به نظر می‌رسد که لیوتار اظهار می‌نماید که امر والا یک پدیده زیبایی‌شناختی است. با این حال در «هایدگر و یهود» او در واقع امر والا را به دلیل غیر قابل ارائه بودن ماهوی آن یک مخدر (نا - زیبایی‌شناختی) توصیف می‌کند<sup>۱</sup>، که بیشتر امدار تأثر<sup>۲</sup> است تا ادراک حسی<sup>۳</sup>. لیوتار پیچیدگی امر غیر قابل ارائه را نه تنها با یونان باستان بلکه با مسیحیت و یهودیت نیز مرتبط می‌کند. از نظر او ادراک حسی مسأله محوری در پیچیدگی امر والا است با این حال از نظر او ادراک حسی «حیطه‌است که به دنیای زیباشناختی مرتبط است. در حالیکه امر غیر قابل ارائه چیزی است که مرزها را پشت سر گذاشته و نه به محدوده‌ای تعلق داشته و نه در محدوده‌ای وجود دارد» (Lyotard, 1990:34) لیوتار ادامه می‌دهد: «ادراک حسی تنها می‌تواند واقعیت (ظاهری) امر تأثرآور را نشان دهد، همانند شکوه یک کلیسا که حضور مسیح را در دل‌ها نشان می‌دهد.» (همان)

در مواردی دیگر وی تمایل دارد که امر والا را از منظر نقاشی یا موسیقی تبیین کند، که الزاماً نیازمند یک ملاحظه زیبایی‌شناختی‌اند. با این حال، ما می‌بایست نشان دهیم که امر والای لیوتار تفکر را برمی‌انگیزد - تفکری در مورد امر غیر قابل ارائه. ما می‌توانیم با نگاهی به خوانش لیوتار از بررسی قوه حکم تأملی کانت در کتاب دروسی بر تحلیل امر والا، تأثر یا پاتوس، ادراک حسی آئیستسیس، و نوئسیس را دسته بندی کنیم. وی استدلال می‌کند که قوه حکم تأملی اساس تفکر انتقادی است، که «در تأمل خود آن را در اختیار دارد، در حالتی که در آن یک تجزیه مشخص هنوز تعیین نشده، نوعی پیش - منطق فراتجربی. دومین مورد در واقع نوعی امر زیبایی‌شناختی است، چرا که فقط

احساسی است که تمام اندیشه (thought) واقعی را تا جایی که اندیشه محض باشد تحت تاثیر قرار می‌دهد، اندیشه‌ای که خود را هم تفکر (thinking) و هم اندیشه احساس می‌کند. (Lyotard, 1994: 32). تفکر در امر والا تأملی است - آن اندیشه‌ای است که خود را تفکر احساس می‌کند، بنابراین هر دوی احساس و اندیشه است - و این تفکر خود موثر «در واقعیت یک امر زیبایی‌شناختی» است. اما تفکر خود مؤثر یک مترادف ساده برای «قوه حکم تأملی» یا شیوه‌ای دیگر برای تقریر مفهوم زیبایی‌شناسی کانت نیست. لیوتار آن را فراتجربی و امر والا می‌یابد، به مفهوم کانتی برای تمام فلسفه. یعنی، تعبیر غیرارتدوکس لیوتار از قوه حکم تأملی در اهمیتی که لیوتار بر قوه حکم تأملی بعنوان یک ظرفیت تمهیدی قرار می‌دهد وجود دارد، یا همان طور که در بالا ذکر شد آن را «پیش - منطق فراتجربی» می‌داند، که پیش شرط فلسفه به هر صورت است.

امر والای کانت، در دستان لیوتار به ذهن این اجازه را می‌دهد که یک «بهجت روحی مهیج»<sup>۴</sup> را احساس کند، چیزی که کانت در نقد سوم آن را *Begeisternde Wohlgefallen* می‌نامد، که خود چیزی نیست جز صدای خرد، یا *die Stimme der Vernunft*، که اندیشه را به مقصد آن، به *Bestimmung* فرا می‌خواند، به اندیشیدن به مطلق. چرا که مطلق خود از قوه نمود<sup>۵</sup> فراتر می‌رود، بهجتی که ذکر شد به نظر می‌رسد که مطلق باشد، و بنابراین، «تعالی بر *Geistesstimmung* دلالت می‌کند، به جابجایی اندیشه، که برخود انعکاس (تأمل) می‌کند یا تجربه می‌نماید»<sup>۶</sup>. امر والا زیبایی‌شناختی است تا جایی که بصورت ماهوی احساس اندیشه‌ای باشد که خود را اندیشیدن احساس میکند. امر والا می‌تواند از یک منظر نا-زیبایی‌شناختی باشد هر چند نمی‌تواند چیزی باشد که فرد از طریق حواس درک کند بلکه پاتوس یا تأثر آن است، که رابطه نزدیکی با خود تأثرپذیری اندیشه<sup>۷</sup> دارد. زیرا تأمل پذیری<sup>۸</sup> اندیشه با خوداگاهی، که آن را از احساس جدا می‌کند تعریف نمی‌شود بلکه توسط خودتأثیری<sup>۹</sup>، قوه حکم تأملی، به عنوان امر تأثربرانگیز<sup>۱۰</sup>، زیبایی‌شناختی خواهد شد. امر والا، نامی که لیوتار به محل برخورد کنش‌های زیبایی‌شناختی، تأثر<sup>۱۱</sup> و

«چیزی که تفسیر مدرن ممکن است آن را *unheimlichkeit* امر والا بنامد» اندیشه اصیل را شعله ور می‌سازد؛ این یک رخداد زایشی است که به بازسنجی و بازخوانی مفاهیم فلسفی پیشتر تبیین شده اجازه بروز می‌دهد. امر والا در هر و همه زمان‌ها «در هر مثال از رخداد خود» یک تولد دوباره است، یک رنسانس از خود فلسفه. «آیا آن در حال اتفاق است؟» (*arrive-t-il* یا *ereignet*)

(es) سوالی بنیادین از امر والای لیوتاری است. گش می‌نویسد «زمانی که ما به سؤال آیا آن در حال اتفاق/ وقوع است؟ پاسخ می‌دهیم، اندیشه به طور غریزی با احساس امر والا پیوند می‌خورد.»<sup>۱۵</sup> رخداد، اتفاق محض، لحظه امر والا است. تمام چیزی که فرد می‌تواند در مورد این لحظه پرسد این است که آیا آن در آن لحظه در حال اتفاق هست یا خیر. نیروی این سؤال را می‌توان در امر والای برک مشاهده کرد، که خود لیوتار اغلب به آن اشاره ورزیده است. به زعم لیوتار، چیزی که زیبایی‌شناسی برک به آن اشاره می‌کند (و در امر والای کانت غایب است) این است که «امر والا با این تهدید که هیچ چیز دیگری اتفاق نمی‌افتد، برانگیخته می‌شود.» (Lyotard, 1991: 99) ترسی که برک به امر والا نسبت می‌دهد، به باور لیوتار به یک محرومیت متصل است؛ برای مثال، ترسی که در تاریکی کامل وقوع می‌یابد. محرومیت از نور، که نه تنها برای حواس و قسمت جسمانی ما در جهان، حیاتی است، بلکه برای امنیت و احساس تندرستی باعث ایجاد یک احساس ترس می‌شود. قابل مشاهده ناگهان غیرقابل مشاهده می‌شود، و فرد می‌ترسد که بالقوه، ممکن است دیگر هیچ وقت نبیند. در این لحظه، آن اتفاق می‌افتد در معرض خطر اتفاق نمی‌افتد قرار می‌گیرد. نور تنها یک مثال است، اما لیوتار مثال‌هایی از فقدان اشیاء، دیگران و زبان را نیز ذکر می‌کند که آن‌ها نیز به ترتیب، به ترس از خالی بودن، تنهایی و سکوت منجر می‌شود. (همان)

در تمام این موارد، فقدان این چیزها، اشخاص و شرایط که ما را در بر می‌گیرد و بافت جهان ما را می‌سازد «فقدان تمام آنچه که جهان را راحت، قابل فهم، و قابل اداره می‌سازد» باعث می‌شود که فرد احساس ترس کند، اما نوعی ترس بخصوص که در این احساس نهفته است

ادراک<sup>۱۶</sup> داده است؛ نوعی تامل زیبایی‌شناختی است که زیربنای تمام تفکرات انتقادی و فلسفی قرار می‌گیرد.<sup>۱۳</sup> با توجه به این توضیحات، ما می‌توانیم امر والای لیوتار را یک اندیشه بنامیم. در واقع، امر والا لحظه‌ای است که در آن اندیشه اصیل (زیبایی‌شناختی، تأملی، خود مؤثر، انتقادی و فلسفی) جرقه می‌زند.<sup>۱۴</sup> چنین تبیینی قطعاً امر والا را به زیبایی‌شناسی پیوند می‌دهد، اما به شیوه‌ای که هم نظریه زیبایی‌شناسی و هم امر والا را رها می‌سازد، نه اینکه امر والا را در حیطه‌ای زیبایی‌شناختی محدود سازد. امر والای پست‌مدرن/غیر متافیزیکی لیوتار به وضوح به آن چیزی دست می‌یابد که به شیوه‌ای مکنون، در امر والای مدرن/متافیزیکی است.

امر والای لیوتار «مکان» است، هم زمانی و هم فضایی، که در آن ذهن در مواجهه محض با خود معلق می‌شود. در آن لحظه، آن وجود دارد. این مسأله کل قضیه است. و هیچ چیز بیشتری روی نمی‌دهد. هیچ حقیقت مکنونی در این تجربه آشکار نمی‌شود جز اینکه آن اتفاق می‌فتد. نه تنها ذهن در لحظه امر والا معلق است، بلکه تمام تجربه ذهن‌گرای، و روزمره انسانی معلق می‌شود. چیزی به جز وجود دارد وجود ندارد. لیوتار به ما نشان می‌دهد که لحظاتی که در آن ما به صحنه ارتباط با وجود دارد آورده شده‌ایم می‌توانند در مشغولیت‌های بی‌شمار ما در این جهان و با یکدیگر روی بدهند.

در اینجا سعی خواهیم نمود تا تعاریف متنوع لیوتار از امر والا را ارائه نمایم. اصطلاحات متفاوتی را که تحلیل می‌کنیم، هرچند تمام آن‌ها برای اطلاق به امر والا به کار می‌روند، بیشتر نشان خواهند داد که امر والا در چه گستره‌ای می‌تواند وجود داشته باشد. با رفع محدودیت‌های گذشته زیبایی‌شناسی، امر والا در تقریر غیرمتافیزیکی/پست‌مدرن آن، رخدادی است که ارتباطات گسترده‌ای با حوزه‌های گوناگون فلسفه و همچنین زندگی انسانی دارد. جریانی که در امر والای چند نامی لیوتار جاری است به این شرح است: امر والا موقعیتی است که به دلیل سقوط اندیشه و پیش پا افتادگی آن و شوک هستی‌شناختی که ایجاد می‌کند



که هیچ چیز دیگری اتفاق نخواهد افتاد.<sup>۱۶</sup>

زمانی که با فقدان از این نوع طرفیم، فرد با اشتیاق این سؤال را می‌پرسد: آیا آن اتفاق می‌افتد؟ «آن» لحظه‌ای از امر والا است که ما در مفاهیم لیوتار از رخداد یا حتی آن وجود دارد می‌یابیم، که از میان تاریکی و ترس می‌گذرد و به این سؤال پاسخ می‌دهد - بله، اتفاق می‌فتد، اما این همه قضیه است. اگر چه، شیوه‌ای که اندیشه به رخداد پاسخ می‌دهد، همان طور که گش خاطر نشان می‌سازد «شیوه‌ای از اندیشیدن است که لیوتار آن را به عنوان بنیادی‌ترین امر تعریف نموده است، آن خود وظیفه اندیشه است». (Gasche, 323)

«رخداد» در معنایی که لیوتار آن را به کار گرفته است مشابه چیزی است که هایدگر آن را *Ereignis* می‌خواند. هایدگر در درباره زمان و هستی، همان طور که از عنوان آن پیداست اونتولوژی و زمانمندی<sup>۱۷</sup> را در تعریفی نو برای برطرف نمودن مشکلات نظریه پیشینش از رابطه آن دو در کتاب درباره زمان و هستی بهره می‌گیرد. در تبیین عزم مشترک آنها وی می‌گوید «چیزی که هر دوی آنها، هم‌زمان و هم هستی، در خود آنها، یعنی، در تعلق داشتن آنها با یکدیگر، را تعیین می‌کند باید آن را *Ereignis*، واقعه تخصیص بنامیم.» (Heidegger, 2002: 19) هایدگر این واقعه را «نه تنها یک رخداد ساده، بلکه چیزی که هر رخدادی را ممکن می‌سازد» تعریف می‌کند (همان). بنابراین *Ereignis* حاوی امر فرارونده، یا نیمه - فرارونده‌ای است. خود لیوتار در تفاوت، *Ereignis* را مورد مذاقه قرار می‌دهد اگرچه نه در بافت زمان و هستی، بلکه در بافت بودن و نبودن. وی اظهار می‌دارد که سؤال زمان «توسط یک احساس فراخوانده می‌شود: آیا هیچ چیز ممکن است که اتفاق بی‌افتد. ... این احساس اضطراب (خوف) یا تعجب است: آنجا چیزی وجود دارد و نه هیچ چیز.» (Lyotard, 1988: 74-75) اگرچه لیوتار با سؤال زمان در این متن درگیر است، اما با وجود اثر لیوتار در مورد امر والای کانت و جذب او به سمت امر والای برک، از آنچه که تاکنون مشاهده نموده‌ایم کاملاً مشهود است که کلمات او را می‌توان به همان صورت برای سؤال در مورد امر والا به کار برد. وحشت امر والا با این مسأله که هیچ

اتفاقی نخواهد افتاد برطرف نخواهد شد بلکه زمانی که برخی وقایع خاص اتفاق بیفتند، و یا به شکلی ساده تر زمانی که رخداد یا *Ereignis* اتفاق می‌افتد برطرف می‌شود. فرد تنها در آن (quod) وجود داشتن است که به بهجت دست می‌یابد.<sup>۱۸</sup>

در اینجا می‌توان دید که تمایل لیوتار به امر والای برک به دلیل آسانی آن در به تصویر کشیدن خلوص و ناپیّت لحظه امر والا است، که در هر فاصله یا حد میان بودن و نبودن اتفاق می‌افتد. برک به جای تأکید بر احساس علوّ (که برای مثال در کانت دیده‌ایم)، بر رهایی از احساس فقدان هستی تأکید می‌کند. برای لیوتار این مسأله، امر والا را تبدیل به حسی از تکثر<sup>۱۸</sup> می‌نماید. تکثر چه چیزی؟ هستی. لیوتار می‌نویسد که «تکثر همراه جابجایی و تغییر مکانی اونتولوژیک است» (Lyotard, 1991: 101). منظور لیوتار از این «جابجایی اونتولوژیک» چیزی است که «حرکت داده شده»، «انتقال داده شده» توسط - قربت<sup>۱۹</sup> هستی در لحظه امر والا. امر والا برنده است «که واقعیت بنیادین وجود داشتن را می‌شکافد، که در برگیرنده یک فوریت در رابطه با هستی است که به سادگی غیرقابل دستیابی است، چرا که در مسائل روزمره «پوشانده شده» است. در اینجا است که جا-جایی اتفاق می‌افتد. فرد به یک «مکان» انتقال داده می‌شود که در آن هستی مستقیماً به زبان می‌آید، اما به شیوه معمول گفتن «من هستم». در زندگیهای روزمره ما، «من هستم» بصورت پیوسته ای از ما پنهان می‌شود توسط هر گزاره‌ای که به دنبال این کلمات بیاید. «من یک دانش آموز هستم. من قد بلند هستم. من اهل جایی هستم.» - تمام این‌ها یک واقعیت ساده را از دست می‌دهند: من هستم. استفاده از ضمیر اول شخص برای قضاوت یا استدلال، له و علیه چیزی استفاده نمی‌شوند. بلکه می‌خواهیم این مطلب را داخل بافت خود قرار داده و امر والا را به قلب تجربه انسانی وارد کنیم، که در آن همواره هویت‌هایی را تأیید می‌کنیم که سؤال می‌کنند ما «چه کسی» یا «چه چیزی» هستیم. امر والا دیوار هویت را سوراخ می‌کند، چیزی که وجود دارد را برهنه می‌سازد، هر چیزی که ممکن است باشد. از نظر لیوتار کلمات خداوند در هیبت

یک بوته مشتعل به موسی در اکسودوس ۳:۱۴ که می‌گوید «من هستم که هستم». اظهار می‌دارد که الزاماً خداوند زمینه بودن است، بودنی قادر به گفتن «من هستم» که بنیان بودن است (کسی که) قادر است بگوید «من هستم». به نظر لیوتار اگر آن را از میان بنیان‌مذهبی‌اش بیرون بکشیم، آن چیزی نیست به جز بشارت اینکه وجود دارد، که همانطور که در جای دیگری در لیوتار خواهیم دید، بشارت هستی است. کثرتی که در لحظه امر والا روی می‌دهد از هستی است و از قرابت فرد به هستی که بدان مکان دست یافته است.

### نتیجه

همانطور که ذکر شد لیوتار در خصوص والایی پست‌مدرن مطالب منسجم‌چندانی از خود به جای نگذاشته است و آنچه در خصوص امر والا و بر پایه رویکرد کانت به رشته تحریر درآورده بر تعریف وی از امر والا و پست‌مدرن منطبق است. با بررسی نوشته‌های او در خصوص هنر و امر والا و پست‌مدرن می‌توان اینطور نتیجه گرفت که والای پست‌مدرن در نزد وی بر خلاف والای مدرن با تعریف ادموند برک از امر والا همخوان بوده و رویکردی روانشناختی - هستی‌شناختی دارد تا متافیزیکی. آنچه لیوتار به عنوان امر والا و پست‌مدرن معرفی می‌کند حاصلی جز احساس شعف و خلسه‌ای زودگذر ناشی از اتمام دوران تحمل رنج ایدئولوژی‌های تمامیت‌خواهانه مدرن و جایگزینی آن با تنوع و تکثر پست‌مدرن ندارد.

امر والا و لیوتار چندنامی است. آن، تفکری خودموتر<sup>۱۹</sup> است، وجود دارد است، quod است، Ereignis یا رخداد است، بشارت بودن و مطالب دیگری که لیوتار به آن نسبت می‌دهد. صرف‌نظر از اسامی آن، یک ویژگی امر والا و لیوتار به عنوان بیان پست‌مدرن آن بارز شده و آن این که امر والا یک امر غیرتجربی است. ما این را در بازخوانی لیوتار از قوه حکم تأملی کانت می‌بینیم، همچنین در تأکید او بر آنیت quoddity لحظه امر والا. در مورد اول، اندیشه خود موثر قلب تپنده پروژه انتقادی است، پروژه‌ای که هدف آن عریان ساختن پوشش شرایطی است که تجربه را ممکن می‌سازند. بنابراین، این شرایط باید الزاماً بر تجربه پیشی بگیرند. از سوی دیگر زمان مواجهه با نوشته‌های اصلی لیوتار در مورد امر والا، خلوص و سادگی در آن می‌بینیم که نمی‌تواند

توسط تجربه پیچیده شود.

امر والا و لیوتار به وضوح در دسته زیبایی‌شناسی سنتی نیست. اگرچه، علیرغم نزدیکی آن با هستی، در دسته هستی‌شناسی نیز قرار نمی‌گیرد. در لیوتار، ما از توصیف یک تجربه دور شده و به لحظه‌ای وارد می‌شویم که تجربه حاوی آن نیست. یعنی به جای 'Erfahrung' Ereignis داریم. این نمی‌تواند موضوعی هستی‌شناختی باشد، چرا که در آن، هیچ شناختی برای مطالعه در آن وجود ندارد. با این حال، امر والا همچنان یک ماده است در یک معنا ماده هستی. به همین ترتیب، اندیشه خود موثر همچنان یک زیبایی‌شناسی است احساسی از اندیشه که خود را در حال اندیشیدن حس می‌کند اما دیگر یک تجربه زیبایی‌شناختی نیست. بنابراین، ورا یا قبل از زیبایی‌شناسی و هستی‌شناسی، امر والا لیوتار یک هستی - زیباشناخت است. امر والا اندیشه می‌کند که خود را در حال اندیشیدن احساس می‌کند، احساس می‌کند که در حال اندیشه است، و این آن، این quod، همان بودن است. در امر والا، اندیشه رویاروی با بودن قرار می‌گیرد، و این را تنها توسط احساس کردن اندیشیدن خود می‌شناسد.

امر والا اندیشه‌ای است که احساس می‌کند در حال اندیشیدن است، همچنین، و به طور همزمان، احساس بودن می‌کند، در آنیت خود. رخداد امر والا اندیشه را لمس می‌کند، و اندیشه آن لمس را احساس می‌کند، که همان لمس هستی است. کانت اشتباه نمی‌کرد زمانی که امر والا را با احساس مطلق همراه می‌دانست و حتی می‌توان استدلال نمود که توصیف او از امر والا از منظر یک دوگانگی متضاد تلاشی است برای پیچیده ساختن تجربه‌ای که، به زعم لیوتار هرگز تجربه نشده و نمی‌تواند شود. امر والا یک پیش - وجود و زاینده تجربه است، چرا که آن رخداد بودن (Ereignis) است.

اجازه دهید که در اینجا به سراغ هایدگر برویم تا اهمیت امر والا و هستی-زیبایی‌شناختی را ترسیم کنیم. در هستی و زمان، هایدگر دازاین را هستنده‌ای تعریف می‌کند که هم هستی خویش دارد - به عنوان موجودی که در موقعیتی منحصر بفرد در رابطه با هستی می‌ایستد و قادر است معنای آن را زیر سؤال ببرد. به نظر می‌آید که در افقی هستی‌شناختی امر والا و لیوتار نیز به این وضعیت منحصر به فرد میان هستی و هست‌ها (موجودات) مرتبط است. این لحظه امر والا است که به دازاین انگیزه ابتدایی زیر سؤال بردن معنای هستن را می‌دهد، چرا که امر والا، آن هستی است که خود را به

فرد خود غیر قابل اندیشه را بیندیشد. و این یک نیاز است. لیوتار می‌گوید «بودن خود را در الزام آشکار می‌کند.» (Lyotard, 1991: 88) لذا بودن خود را در امر والا آشکار می‌کند.

اما این سؤال‌ها و این نوع پرسش ماده و ماهیت die Sache فلسفه‌اند. می‌توان این گونه اندیشید که تحلیل امر والای لیوتار به ما کمک می‌کند تا برسیم: فلسفه چگونه می‌تواند آغاز شود؟ تحت چه شرایطی انسان به فلسفیدن روی می‌آورد؟ ما دیده‌ایم که امر والای هستی - زیبایی‌شناختی، که آن لحظه خود - مؤثری، و اندیشه تحت تأثیر هستی است حداقل یک توضیح برای پیدایش جستجوی فلسفی است. امر والا یک ظرفیت فراتجربی برای تحت تأثیر قرار دادن اندیشه دارد، چرا که آن احساس رخداد لمس اندیشه توسط هستی است. این یک احساس *unheimlich* است «احساسی همانند در خانه نبودن» چرا که اندیشه به ثبت شدن عادت دارد، به *quid*، اما این اندیشیدن فرد را به پرسش برمی‌انگیزد، به بررسی کردن، جستجو کردن، شگفت‌زده شدن در مورد هستی. امر والا فرد را از پيله اطمینان و خود خشنودی بیرون می‌راند. جهان، زندگی‌های ما، خود ما، باید برای خودمان عجیب به نظر برسیم، غرابتی غیر قابل انکار، رعب‌آور، ناشناخته یا غیرقابل شناختن، تا شگفتی و شگرفی تپنده در قلب فلسفه تولید شود. این ظواهر، که اصلاً ظاهر نمی‌شوند، احساسی است که اندیشه آن را حس می‌کند، زمانی که توسط هستی لمس می‌شود، در لحظه امر والا. واژه یونانی *deinos*، را می‌توان به - «وحشتناک»، «شگفت‌آور» یا «شگرف» ترجمه کرد. این واژه متلون، *deinos*، و نه *hypsos* - که اصطلاحی لانگینوسی (Longinus) است و تنها به ارتفاع اشاره دارد» به درستی امر والا را توصیف می‌کند، و چیزی *deinos* وار است که تولد فلسفه را توصیف می‌کند. بسیار پیش از اینکه به قلمرو فلسفه با همه جزئیات امروزی‌اش ورود کنیم، یک احساس، یک اندیشه، یک احساسی از اندیشه وجود دارد که اندیشیدن را به حد آن می‌رساند، که در آن هم به درون خود فرو رفته و هم از ورای خود می‌گذرد.

دازاین نمایانده تا آن را احساس نماید و به صورت منحصر بفردی قادر به زیرسؤال بردن معنای بودن است، قادر به پرسیدن سؤال معروف لیوتار: «آیا آن اتفاق می‌افتد؟»

در اینجا مثال دیگری وجود دارد که قرابت میان لیوتار و هایدگر را نشان می‌دهد. در کتاب سرآغاز اثر هنری، هایدگر بر نقش مهم پرسش در جستارهای خویش در باب هنر تأکید می‌کند. نگرانی او ارائه یک تعریف خوب از اثر هنری نیست، بلکه همان طور که خود وی در اولین خط از خاتمه آن کتاب می‌گوید، می‌خواسته تا معمایی که در قلب این موضوع قرار می‌گیرد را نشان دهد: «تأملات فعلی در زمینه معمایی هنر، معمایی که خود هنر است، بسیار از ارائه راه حلی برای آن به دور هستند. کار ما این است که این معما را ببینیم.» (Heidegger, 1971: 79) در اینجا، اولویت پرسش تأکید و باز تأکید شده، و خود پرسش در همان چند صفحه نخست، خط مشی هایدگر قرار می‌گیرد.

علاوه بر پرسش، هایدگر همچنین تمی را معرفی می‌کند که درون متن رخ می‌دهد و تکرار می‌شود» با نام حلقه. اندیشه هایدگر در بحث در مورد اجزای یک اثر هنری به منظور تعیین مکانی که باید به دنبال سرآغاز و منبع آن گشت، به سه حلقه متفاوت در مورد منشأ دست می‌یابد: ۱. هنرمند منشأ اثر است، لیکن اثر نیز منشأ هنرمند است، ۲. هنر منشأ هر دوی آن‌ها با یکدیگر است، هنرمند و اثر، لیکن هنرمند و اثر با یکدیگر منشأ هنراند، ۳. ذات هنر از اثر قابل دریافت است، لیکن اثر از ذات هنر شناخته می‌شود. این حلقه‌ها را نمی‌توان گشود، و هایدگر اعتراف می‌کند، که بطور کلی، حلقه‌ها منطقی را زیر پا می‌گذارند که در آن مفهوم آنیت ما قرار گرفته است. هایدگر این مسأله را مشکل آفرین نمی‌داند، و حلقه را در گردش خود تأیید می‌کند. وی می‌گوید، «بنابراین ما مجبوریم که از این حلقه پیروی کنیم. این نه یک نقص است و نه یک چاره. وارد شدن به این مسیر قدرت اندیشه است، تداوم آن امکان اندیشه است با این فرض که اندیشه همانند یک امر مصنوع است.» (همان، ۱۸) لیوتار و هایدگر اندیشیدن را از یک دید می‌نگرند: واقعی‌ترین، قوی‌ترین، و شجاع‌ترین حالت در پرسیدن قرار می‌گیرد، در باقی ماندن در حلقه، در درنگ کردن. آماده بودن برای اندیشیدن به چیزی که آماده اندیشیدن نیست، یا اندیشیدنی که در حلقه، زمانی که می‌گردد، امکان می‌یابد، به این باور کار فلسفه است و این کار در لحظه امر والا آشکار می‌شود، که نیازمند این است که

**پی‌نوشت**

- Burke, Edmund. *A Philosophical Inquiry into the Origins of Our Ideas of the Sublime and Beautiful*. Edited by Abraham Mills. New York: Harper & Brothers, 1844.
- Bertens Hans. *The Idea of the Postmodern: A History*. London: Routledge, 2005
- Gasche Rudolf, *The Honor of Thinking*. Stanford, Stanford University Press, 2007
- Heidegger Martin, *On Time and Being*, trans. Joan Stambaugh. Chicago: University of Chicago Press, 2002
- Heidegger Martin, *Poetry, Language, Thought*, trans. Albert Hofstadter, New York, Harper & Row, 1971
- Lytard Jean-Francois, *Lessons on the Analytic of the Sublime*, trans. Elizabeth Rottenberg, Stanford University Press, Stanford, 1994
- Lytard Jean-Francois, *The Postmodern Explained: Correspondence 1982-1985*. Translated by Don Barry, Bernadette Maher, Julian Pefanis, Virginia Spate and Morgan Thomas. Minneapolis: University of Minnesota Press, 1992
- Jean-Francois Lyotard, *The Inhuman: Reflections on Time*, trans. Geoffrey Bennington & Rachel Bowby. Stanford: Stanford University Press, 1991
- Lytard Jean-Francois, *The Differend: Phrases in Dispute*, Trans. George Van Den Abbeele. Minneapolis: University of Minnesota Press, 1988
- Lytard Jean-François, *Heidegger and "the jews,"* trans. Andreas Michel and Mark Roberts. Minneapolis: University of Minnesota Press, 1990
- Shaw Philip, *The Sublime*, Routledge, New York, 2006
- Sim Stuart, *Modern Cultural Theorists: Jean-Francois Lyotard*, Harvester wheatsheaf, Hertfordshire, 1996

1. Anaesthetic
  2. Pathos
  3. Aisthesis
  4. Soul-Stirring Delight
  5. Presentation
۶. همان، ۸۱
7. Thought's auto-affection
  8. Reflexivity
  9. Self affection
  10. Pathetic
  11. Pathos
  12. Noesis
۱۳. عنوان نخستین فصل از کتاب درس‌هایی بر تحلیل امر والای لیوتار «تامل زیبایی‌شناختی» (Aesthetic Reflection) است. لیوتار می‌نویسد: «با تامل، به نظر می‌رسد که قوه عاقله سلاحی انتقادی در خدمت خود داشته باشد. چراکه امکان اصلی فلسفه انتقادی تامل است.» (همان، ۳۱)
۱۴. سایمون گش معتقد است: «در لحظه خلسه گونه تجربه امر والا است که، تفکر فلسفی به حوزه کار اصلی خود دقیق می‌شود.» Gasche, 326
15. Gasche, 323
  16. در اینجا می‌توان شباهت جالبی میان مفهوم لیوتاری تجربه امر والا به خاطر فقدان و مفهوم هایدگری خوف به هنگام مواجهه دازاین با هیچ برقرار کرد.
  17. Temporality, *Zeitlichkeit*
  ۱۸. لیوتار در کتاب نانسانی خود بسیار بر تفاوت quod و quid تأکید می‌کند.
  19. intensification
  20. Nearness
  21. Auto-affective thinking


**کتابنامه:**

- لیوتار ژان فرانسوا، (۱۳۸۷). وضعیت پست‌مدرن گزارشی درباره دانش، ترجمه حسینعلی نودری، تهران: نشر گام نو.
- مالپاس سایمون، (۱۳۸۸). ژان فرانسوا لیوتار، ترجمه بهرنگ پور حسینی، تهران: نشر مرکز.